



هاله

افغانهای درگروگان پاکستانی ها

نوشته پروفیسور حبیب الرحمن هاله

هفته نامه افق استرالیا

میگویند که ایجاد کشوری بنام "اسرائیل" در شرق میانه، در سرزمین اجدادی فلسطینی ها، به منزله خنجرى است که در قلب عربها فرو رفته است. به همان گونه، ایجاد کشور "پاکستان" (با الحاق سرزمین اجدادی افغانها با سند و پنجاب) تیری است که در سینۀ افغانها تا سوفار فرو رفته است.

در ایجاد این دو کشور، از طرف انگلیس ها، از نگاه مالکیت میراثی، یک تضاد صریح به مشاهده میرسد. به این معنی که در مورد اسرائیل مالکیت یکهزار و اند سال قبل اجداد بسیار دور یهود، نه مالکیت یکهزار و اند سال اجداد بسیار نزدیک فلسطینی ها مدار اعتبار قرار میگیرد. همچنان در مورد پاکستان مالکیت یکصد و اند سال قبل افغانستان نادیده گرفته شده سرزمین غضب شدۀ شان به جای اینکه به خود شان مسترد گردد به کسانی (سندی ها و پنجابی ها) اتحاف می گردد. که اجداد شان هیچ گاهی آن سرزمین ها را به مثابۀ مالکیت شان در قبضه نداشتند.

طوریکه به ملاحظه میرسد هر دوی آن دو کشور نه بر مبنای منطق تاریخی و سیاسی بلکه بر مبنای سفسطۀ باقی و مغالطه گرایی یا منطق "زور حق است" (به سود کفن کشان استعماری و به زیان مالکان اصلی و واقعی سرزمین های از کیسۀ خلیفه بخشیده شده) خائینانه و حق دشمنانه ایجاد گردیدند.

هر اندیشمند آگاه از تاریخ بسیار نزدیک به سادگی میتواند درک نماید

که هدف انگلیس ها از کیسه خلیفه بخشیدن سرزمین غضب شده افغانستان جز انتقام گیری از افغانها چیز دیگری نبوده است.

از آنجاییکه، انگلیس ها نتوانستند در روزگاران اوج قدرت و عظمت استعماری شان انتقام "مالیدن پوز امپراتوری شان" برخاک مذلت (تحمیل شکست های فاحش و ننگین و خسارات جانی و مالی سنگین در جنگهای توسعه طلبانه استعماری) را در عرضه محاربه از افغانان (این شیران از جنگ نترس) بگیرند. بنابراین، پس از اضمحلال تسلط استعماری و بستن رخت سفر همیشگی از منطقه کین توزانه و ناجوانمردانه در عرصه نیرنگ بازی سیاسی انتقام گرفتند.

متأسفانه، توفیق تحقق موفقانۀ انتقام انگلیس ها از افغان ها بر دو عامل استوار بوده است:

1 - سستی، جبونی، بی تفاوتی و ترس میراثی از بادار میراثی هاشم صدراعظم و کل اختیار خاندان نادر (این شیر در مقابل ملت و موش مرده در مقابل نه تنها خود انگلیس ها بلکه اجنت های شان "الله نواز و شاهجی")

2 - بی غیرتی و سستی شیران به روباه مبدل شده سرزمین غضب شده پشتون نشین به زعامت خان دوسره (خان عبدالغفار خان) بود که حین تجزیه نیم قاره هند به جای اینکه بزر استقلال سرزمین خود را خود در دایره حلال بیندازند، بی ننگانه گذاشتند که شیاطین پنجابی بزر استقلال آنها را از کف شان ربوده و در دایره حلال خود افگندند.

این یک واقعیت تاریخی است که حق داوطلبانه و رایگان داده نمی شود. بر مستحق است به هر قیمتی که باشد تا کاربرد زور شمیر احقاق حق نماید. بنابراین لازم بود که حکومت افغانستان و پشتونهای جنوب خط دیورند هنگام تجزیه نیم قاره هند با توسل به زور سرزمین اجدادی از دست رفتۀ خود را واپس در حیطه تصرف خود درمی آوردند و اتحاد آن به کشور نوباهو پاکستان (سرزمین سندی ها و پنجابی ها) بی غیرتانه و بی ننگانه به تماشای نشستند. یگانه شخصی که در آن هنگام مردی به خرج داده سرزمین را از پیوند خوردن با سند و پنجاب نگهداری نمود همانا خان کلات بود. مگر وقتی که پاکستان ثبات نسبی سیاسی و قدرت بیشتر نظامی پیدا کرد در صدد الحاق بلوچستان به پاکستان برآمد. همینکه استقلال سرزمین او در معرض خطر قرار گرفت، خان کلات دست استمداد را به سوی حکومت افغانستان دراز کرد. بر حکومت افغانستان بود که از این چانس طلایی استفاده کرده یا بلوچستان را به خود ملحق میساخت و یا آنرا به حیث یک دوست مستقل در کنار خود جابه جا میکرد. مگر هاشم قصاب موقع شناسانه و ناافغانانه به درخواست او جواب رد داده با این عمل خائینانه خود زمینه "محاط به خشکه شدن افغانستان را فراهم ساخت. به اثر همین محاط به خشکه بودن افغانستان بوده که روباه های پاکستانی از شیران افغانی به مثابه گروگانان باج سبیل گرفته و میگیرد.

سه گروه پاکستانی از سه گروه افغانی (به مثابه گروگانان) همین اکنون نااسلامانه و ناانسانانه به سوء استفاده ضد افغانی بهره کشی می نمایند.

1 - **تجار افغانی:** پاکستانی ها، از آوان تأسیس کشور شان، با در نظر داشت

قرار داشتن راه ترانزیت اموال تجارتي افغانی در داخل خاک شان، از تبار افغانی به مثابه گروگانان سوء استفاده ناجوانمردانه و نا اسلامانه بعمل می آورند. با در نظر داشت این ناگزیری، مؤسسات اقتصادی، به ویژه گمرکات پاکستان، تبار افغانی را از بندر بحری کراچی تا بندر بری مرزی تورخم مورد بهره کشی های گوناگون حق و ناحق قرار داده به اصطلاح آنها را پوست می کنند. مهمترین عمل ناانسانی را که در زمینه مرتکب میگردند تحمیل ناجای "دمبرج" می باشد. آنها اموالی را که تبار افغانی از طریق بندر کراچی وارد مینمایند یا از ورود آنها به موقع لازم اطلاع نمی دهند و یا به بهانه های گوناگون از انتقال دادن به موقع آنها جلوگیری می کنند تا تبار افغانی نتوانند آنها را در وقت تعیین شده از گدامهای بندری برون بکشند. پس به اثر این گناه خود مرتکب شده، آنها را تحت عنوان " دمبرج" جریمه نقدی می کنند.

در روزگاران اشغال نظامی افغانستان از طرف اتحادشوری، تبار افغانی که در پاکستان پناهنده شده بودند چون اموال وارد کرده خود را به افغانستان برده نمیتوانستند پاکستانی ها از این رهگذر به دو نوع بهره کشی دست می یازیدند. یکی اینکه از آن اموال محصول گمرکی اخذ میکردند و دوم اینکه به آن اموال اجازه فروش در بازار آزاد پاکستان را نداده آنها را وامیداشتند که اموال شان را در بازار "کارخانو" واقع در منطقه غیر (به اصطلاح قبایل آزاد) به فروش برسانند. به این صورت پاکستانی ها از اموال ساخت غیر پاکستان، که تورید آنها از طرف تبار پاکستانی ممنوع بوده و با مصرف اسعار افغانان وارد می شد، استفاده میکردند. از سوی دیگر، با اجرای این کار، زمینه اخاذی پولیس پاکستانی را فراهم می ساختند. به این معنا که پولیس از انتقال اموال خریده شده از کاخانو به دیگر منطقه های پشاور جلوگیری میکردند و تنها به کسی اجازه میدادند که ناف شان را چرب میکردند. این امر بیشتر در مورد افغانهای پناهنده تحقق می یافت.

2 - پناهندگان افغانی: پس از اشغال نظامی افغانستان از طرف شوروی سیل پناهندگان افغانی در پاکستان سرازیر گردید این پناهندگان خواه (خود به خود) و خواه توسط قاچاقبران انسان داخل قلمرو پاکستان میشدند. از همان خط مرزی تا شهر مورد نظر، در هر نقطه مورد بهره کشی پولیس قرار میگرفتند.

پولیس پاکستان از پولیس سایر کشور ها فرق فاحش دارد. به این معنا که پولیس در پاکستان صبحه خدمات دولتی نداشته بلکه به حیث یک پیشه آزاد وجود دارد و عمل میکند. چنانچه با پرداخت "سرقفلی" از آن استفاده کرده میتواند. البته پیمانده پرداخت سرقفلی با موقعیت اجرای کار تناسب مستقیم دارد. بنابراین پولیس پاکستان با این ماهیت عجیب الخلقه خود مانند مؤسسات تجارتي آزاد است که از مردم، به ویژه افغانهای پناه گزین یا ترانزیت، به بهانه های گوناگون اخاذی نماید.

پولیس پاکستان یک افغان پناهنده را هر وقت و در هر جا که لازم می بیند به بهانه های مختلف، ایستاده کرده به صورت جعلی یک گناه را به گردن او می اندازد. مخصوصاً (شناخت پاس) او را جعلی قلمداد کرده برای تبرئه او از گناه ناکرده باج سبیل (پول ناحق) تقاضا میکند هرگاه از دادن پول ابا ورزد، او را با خود برده در تهمانده پولیس توقیف میکند. او را تا زمانی " گشنه و تشنه " نگه میدارد که داوطلبانه به دادن پول، حتی بیشتر از پول خواستگی قبلی ناگزیر گردد. یقین است در آنجا هیچ مرجع وجود ندارد که شکایت علیه بهانه تراشی و اخاذی پولیس را بشنود و علیه او

کوچکترین اقدامی بعمل آرد. نه تنها پولیس امنیتی بلکه پولیس ترافیک به عین عمل غیر انسانی دست میزنند. چون هر دو، برعلاوه سر قفلی، یک مقدار پول تعیین شده دیگر هم به مقامات مربوط می پردازند. از بازخواست علیه آنها اغماض بعمل می آید. هرگاه یک افغان عادی، دست فروش، مراجعه کننده به ادارات دولتی و یا سفر کننده به شهر های دیگر، به ویژه اسلام آباد پول خواستگی پولیس را بدون چون و چرا و عندالموقع نپردازد، بعضاً به سرنوشت آن دریور افغانی که به گناه نداشتن پول مطابق تقاضای پولیس، به قتل رسیده بود، میرسد.

3 - گروههای سیاسی افغان: دستگاه استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) به عکس دستگاههای استخباراتی سایر کشور ها از استخبارات نظامی + ملکی ترکیب گردیده و امور تمام ارگانهای ملکی، نظامی و حزبی پاکستان را تحت کنترل خود داشته و فعال مایشاء می باشد. از آنجاییکه تمام امور کشور را در قبضه اختیار خود دارد از هنگام ورود پناهگزیان افغانی تمام امور آنها (اخذ شناخت پاس، توزیع کمک های بین المللی، تأسیس گروههای سیاسی (احزاب و غیره) افغانها را در حیطه خود درآورد.

آی اس آی، خلاف ایجاب دیانت اسلامی، نخواست که افغانها تنها در یک جبهه واحد و مشترک دور هم جمع شوند و تحت رهبری مشترکی علیه اشغالگران و دست نشاندهان شوروی به جهاد بپردازند. به اساس فورمول بادر انگلیس شان "تفرقه بینداز و حکومت کن" زمینه را برای ایجاد گروهک های متعدد و متفرق جهادی افغانی فراهم ساخت.

بنابران، هر که به ایجاد یا تأسیس یک گروه سیاسی جهادی مبادرت میوزید ناگزیر بود که نخست از آی اس آی اجازه بگیرد. آی اس آی به آن گروه پس از پذیرش تمام شرایط سنگین و ننگین اجازه تأسیس گروه رسمی را اعطاء می نمود. پس تمام کمک های پولی و لوژستیکی (فراهم شده از طرف کشور های زیاد) توسط یا تحت نظر آی اس آی به گروههای جهادی توزیع میگردد. البته پیمانده اعطای کمک ها تناسب به مطیع بودن و نوکر بودن گروه تعیین میگردد. مگر در ظاهر، معیار تهیه همانا برشمار اعضای گروههای مبتنی بود.

از آنجاییکه، در آغاز کار، شمار اعضای گروههای به اصطلاح جهادی از شمار انگشتان یعنی شمار اعضای خانواده، رفقا و چند فرصت طلب تجاوز نمی کرد. آی اس آی به غرض آنکه در شمار اعضای گروهها افزایش بعمل آید تا متناسب با آن از مؤسسات بین المللی پول، اجناس و اسلحه بدست آورده بتواند، برای تحقق این منظور، هر پناه گزین تازه وارد را وادار می ساخت تا برای اینکه بتواند به حیث پناهنده شناخته شود باید از یک حوزه مربوط، به اخذ "شناخت پاس" مبادرت ورزد. البته به یک پناهگزیین وقتی شناختی پاس داده می شد که علاوه برپرداخت یک مقدار پول نقد از طرف یکی از تنظیم های جهادی معرفی خطی با خود می آورد. تنظیم ها وقتی به یک پناهگزیین معرفی خطی میدادند که عضویت آن تنظیم را پذیرفته و کارت عضویت آن را اخذ میکرد. به این ترتیب تنظیم های جهادی، (بصورت تقلبی) روز تا روز به شمار اعضای شان افزودند.

برای اینکه آی اس آی بتواند تنظیم ها را مورد بهره کشی روزافزون قرار داده باشد بین آنها رقابت ها و حتی دشمنی ها را موجب گردید. بر مبنای همین ایجاد اختلافات و دشمنی های ذات البینی بود که حتی پس از سقوط رژیم کمونیستی در افغانستان، تنظیم های جهادی نتوانستند یک حکومت

واقعاً اسلامی نیرومند و مفید به حال مردم بلا کشیده کشور را (که شب و روز برای موفقیت شان دعا میکردند) تشکیل بدهند. طبعاً با ایجاد اختلافات، دشمنی ها و کشتن اعضای همدیگر امکانات سازش و همکاری با همدیگر شان برای همیش ار بین رفت.

در واقع، به اثر کشتن افغانان بی گناه، راهگیری و چور و چپاول اموال مردم و ایجاد یک فضای اختناق توسط گروههای به اصطلاح جهادی (رژیم های مجاهدیزم و طالبیزم) بود که آنها از حمای قاطی مردم بی بهره گردیدند. آنها به اثر همین عدم حمای مردم (عدم داشتن پایگاه مردمی) هم در گذشته نتوانستند و هم اکنون نمی توانند که بدون حمای اردو و شبه نظامیان پاکستان در کشور شان داخل شده زمام امور دولتی را طبق دلخواه به کف گیرند و از عهد پیشبرد امور به نفع مردم کشور بدر شوند.

پاکستانی ها از همین عدم وجود پایگاه مردمی آنها سوء استفاده کرده آنها را چون گروگانانی در توقیف گاه پاکستانی تحت کنترل خود نگهداشته عندالضرورت از آنها به سود خود و به ضرر منافع ملی افغانستان سوء استفاده میکنند. از آنجاییکه آی اس آی، مانند دستگاه های استخباراتی سایر کشور ها، حیثیت مافیایی دارد هرگاه آن گروگانان از اجرای اوامر صادره آن ابا ورزند (درحالیکه هیچ جای دیگری برای فرار شان ندارند) آنها را با برون پرتاب کردن از خاک پاکستان تهدید خواهند کرد یا مانند نوکران مقهور مافیا از بین خواهند برد.

خلاصه، آنها ماهیت انسانی شان را باخته با ابزار یا اسلحه نظامی مبدل گردیده اند. آی اس آی، عندالضرورت، آنها را برای برآورده سازی اهداف پلید سیاسی خود مورد کاربرد قرار میدهد و پروای آن را ندارد که آنها از اجرای مأموریت تحمیل شده زنده بدر می آیند یا خیر. اجرای مأموریت انفجار بم های انتحاری (که با شست و شوی مغزی، داوطلب گروگان را برای اجرای آن راضی میسازد) شاهد "سرا پا قرص" این ادعا می باشد.

در پایان این مقال خاطر نشان میگردد:

امروز برای سومین بار زمین رهایی افغانها از " محاط به خشکه بودن" فراهم گردیده است. به این معنی که مردمان شجاع، باغیرت و آزادی دوست بلوچستان برای رهایی سرزمین شان از زیر یوغ شیاطین پنجابی بسیج گردیده اند. بنابران برای حکومت و مردم افغانستان و حامیان غربی آنهاست که از این فرصت طلایی استفاده اعظمی به عمل آرند. به این معنی که در راه پیروزی آنها در این داعیه باید از هیچگونه کمک اعم از سیاسی، نظامی و داوطلب چریکی دریغ بعمل نیاید. چه این یگانه راهی است که میشود با در پیش گیری آن هم از دست درازی های دهشت افگنان پاکستان کاست و هم زمینه را برای دسترسی به راه بگری و نجات از گروگانی تجارتی پاکستان فراهم ساخت.